

مرثیه ای بر غروب يك غریبی از تاریخ!



نه میدانم از کجا آغاز کنم؟ خصائص روحی و مصلحانه ای از این مصلح بزرگ و مجاهد ناشناخته تاریخ معاصر، انسان را متحیر می کند، نبوغ، ایمان، تقوی، آگاهی، استقامت و باورش به درستی راهش تعجب زا و بهت آور است. نزد من به عنوان کسی که استقامت، تقوی و پشت زدن به زرق و برق دنیای این مصلح ناشناخته شده معاصرو خالی بودن از تمایلات نفسانی و هدف های غیر خدائی اش با الهام از این آیه الهی **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** توشهء راهم بوده است با از دست دادن چنین شخصیت والاو بزرگ سخن گفتن و نگاشتن برای من کارسختی است. آری! زنده یاد دکتور زین العابدین ممتاز این مجاهد عرصه سیاسی و فرهنگی که زمانی و مکانی نبود و در آن افقها و اوجهای فوق زمانی و مکانی پرواز میکرد، سرخ و سفید این دنیا در نظرش با خاک و خاشاک یکسان بود، سرتاسر زندگی و حیانتش فقیرانه و هیچگونه نقطه تاریک و ابهامی نداشت. عجب او این بود که سخت واقع بین و حقیقت گرا بود نه مصلحت اندیش! تا توانیست کوشید و با هر نادرستی و نارسائی ای مبارزه مسالمت آمیزی بدون خشونت کرد هر ناملائمی را تحمل نمود



زنده یاد دکتور ممتاز از قهرمانان راستین و ارجمندی بود که در حصار تاریخ زندانی شده و از یادها رفته بود و چه نامردان زبونی بودند که بزرگ مردانی چون ممتاز و ممتازها را که به سرگذشت و سرنوشت ما روح و نیرو می دادند در کنج زندان های تاریک تاریخ به اسارت در آوردند و نام شان را بر زبان نیاوردند و یاد شان را در خاطر نگه نداشتند. و چه زبون ملتی که تنها کسانی را برویی ستیژ می آورند که تاریخ مکاری و فریب می شناساند و تنها به کسانی می اندیشد که تاریخ زروزر از آن سخن می گوید که این درست یکی از کمبودی های جامعهء ما و اکثر جوامع شرقی محسوب میشود. واقعیت این است که ما قلبی مالامال از محبت و گنجینه مملو از دردهای نابی را از دست دادیم که سالها بود معبدی از امید نامیدان را گرمی می بخشید و ما اندیشه ای را از دست دادیم که گاندهی و حلاج را آشتی داده بود و با خصیصه شهودی و عقلانی اش از همه تضاد های میان ناسیونالیزم و مذهب فرا رفته و همه را در یک گفتمان توحیدی در سیر تکاملی خلقت به سوی خدائی کردن تاریخ، جامعه و انسان گام بر می داشت



و ما امروز نگاهی را از دست داده ایم که به سان عقاب مست در قفس خدقه ء چشمان « به رنگ روحش » اسیر بودند و چنان جذبه ای داشتند که خاک را به « نظر کیمیا می کردند . » و من چه در اقیانوس نگاهش غوطه خورده ام و چه طهارت لذت بخشی و چه خود سازی انقلابی ای . و سرانجام امروز بدنه ای را از دست داده ایم که همواره ملتهب فریاد بود و یا منقبض نوشتن و اندیشیدن ! و در مقابل این همه از دست دادن هایک چیزی را بدست آورده ایم و آن پرچم و بیرقی است که وی در راه آزادی ، عدالت و استقلال برافراشته و به ارث گذشته است .

یاد آن مرشد گمنام آزادی خواهی گرامی باد